

باب الالباب

محمد عوفی

به تصحیح

ادوارد جی. براون

با مقدمه

محمد قزوینی

و

تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات

سعید نفیسی



انتشارات هرمس

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ و منتشر شده است.



انتشارات هرمس

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

لباب الالباب

محمد عوفی

به تصحیح ادوارد جی. براون

با مقدمه محمد قزوینی

و تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی

طرح جلد: واحد گرافیک هرمس

چاپ اول: ۱۳۸۹

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپ معاصر

همه حقوق محفوظ است.

عوفی، محمد بن محمد، قرن ۷ ق.

تذکره لباب الالباب از روی چاپ پرفسور براون / محمد عوفی: با مقدمه محمد قزوینی: تحقیقات و تعلیقات سعید نفیسی. - تهران: هرمس، ۱۳۸۹.
۸۲-۱ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شاعران ایرانی - سرگذشتنامه. ۲. شعر فارسی - مجموعه ها. الف. براون، ادوارد
گرانویل. ۱۸۶۲-۱۹۲۶ م. Brown Granville, Edward. ب. قزوینی، محمد.
۱۲۵۶-۱۳۲۸، مقدمه نویسی. ج. عنوان.

۸۵۱-۰۰۹

PIR۳۵۴۳/ع۹

۸۴-۱۸۰۱۲

ISBN 978-964-363-313-4

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۳-۳۱۳-۴

فهرست

۵	پیشگفتار ناشر
۷	پیشگفتار مصحح ۱ [ترجمه هوشنگ رهنما]
۱۷	پیشگفتار مصحح ۲ [ترجمه هوشنگ رهنما]

جلد اول

۲۵	مقدمه
۴۷	مقدمة الكتاب
۵۷	باب اول در فضیلت شعر و شاعری
۶۲	باب دوم در معنی شعر
۶۴	باب سیم در معنی آنکه اول شعر که گفت
۶۶	باب چهارم در معنی آنکه اول کس، شعر پارسی که گفت
۶۹	باب پنجم در لطایف اشعار ملوک کبار و سلاطین نامدار
۱۰۷	باب ششم در لطایف اشعار وزرای عالی رتبت و صدور سامی منزلت
۱۹۹	باب هفتم در ذکر صدور علما و ائمه فضلا و بعضی از فواید انقاس مشایخ
۱۹۹	فصل اول
۲۲۶	فصل دوم: در ذکر علمای خراسان و ذکر فضلالی بلغ و مضافات و نواحی آن
۲۳۶	ذکر علمای حضرت مژو و مضافات آن
۲۴۵	ذکر علمای حضرت نیشابور و مضافات و توابع آن
۲۶۷	ذکر ائمه و علمای هرات و مضافات فراه و سیستان و غیر آن
۲۸۳	فصل سوم: در ذکر صدور و افاضل عراق
۲۹۸	فصل چهارم: در لطایف اشعار علمای بلاد جبال و حضرت غزنین
۳۰۶	بعضی حواشی انتقادیّه و تاریخیّه از قلم معارف شیم میرزامحمد بن
۳۰۷	تعلیقات

جلد دوم

۳۷۹		مقدمه مصحح
۳۸۲		باب هشتم در ذکر لطایف اشعار شعرائی که در عهد آل لیث و آل طاهر و ...
۳۸۵		فصل: در ذکر شعرای آل سامان
۴۰۷		در ذکر شعرای این عصر که نام و نسبت و کنیه مدح ایشان معلوم نیست
۴۱۰		باب نهم در ذکر شعرای آل ناصر رحمهم الله
۴۴۰		در ذکر شعرای آن طبقه که نام و نسب ایشان معلوم نیست
۴۴۵		باب دهم در ذکر لطایف شعرای آل سلجوق
۵۳۶		فصل دوم: در ذکر شعرای ماوراءالنهر
۵۶۴		فصل سیم: در ذکر شعرای عراق و نواحی آن
۵۸۹		فصل چهارم: در ذکر شعرای غزنه و لوهور
۶۳۷		باب یازدهم در ذکر لطایف شعرائی که در این قرن بوده‌اند بعد از عهد دولت ...
۶۳۷		فصل اول: در ذکر شعرای خراسان
۶۸۸		فصل دوم: در ذکر شعرای ماوراءالنهر
۷۲۱		فصل سیم: در ذکر شعرای عراق و مضافات آن
۷۲۹		فصل چهارم: در ذکر فضیلتی غزنین و لوهور
		باب دوازدهم در ذکر لطایف اشعار صدور و افاضل که بدین حضرت مخصوص‌اند
۷۴۱		و بر این دولت موسوم
۷۴۹		ختم الكتاب
۷۵۱		تعلیقات سعید نفیسی
۹۶۷		فهرست اعلام
۹۹۵		کشف الابیات

پیشگفتار ناشر

متن لب‌الب‌الالباب نخستین بار با تصحیح انتقادی ادوارد براون و مقدمه و یادداشتهای محمد قزوینی در دو مجلد در سالهای ۱۹۰۲ (نیمه دوم کتاب) و ۱۹۰۶ (نیمه نخست کتاب) در سلسله انتشارات اوقاف‌گیب در لندن به چاپ رسید. این چاپ به دلایلی که براون برخی از آنها را در دو پیشگفتار خود بازگو کرده چندان خالی از لغزش و خطا نبود. سعید نفیسی در ۱۳۳۵ تصحیح انتقادی جدیدی از آن با یادداشتها و آگاهیهای تاریخی افزوده آماده ساخت که کتابفروشی ابن‌سینا آن را منتشر کرد. به علت نایاب شدن هر دو چاپ، در ۱۳۶۱ محمد عباسی به خواش مؤسسه مطبوعاتی فخررازی چاپ افست متن ویراسته ادوارد براون را به همراه یادداشتهای سعید نفیسی بار دیگر منتشر ساخت.

متن حاضر لب‌الب‌الالباب که در مجموعه متنهاى کلاسیک فارسی انتشارات هرمس در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد، برای نخستین بار تلفیقی از متن ویراسته ادوارد براون و متن ویراسته سعید نفیسی را در خود جای داده است و در پایان متن یادداشتهای محمد قزوینی و تعلیقات سعید نفیسی آمده است. همچنین برای استفاده بهتر و آسانتر خواننده از متن تازه، مواردی که محمد قزوینی در یادداشتهای خود به اصلاح یا توضیح آنها پرداخته با شماره‌های مسلسل که در متن در داخل نشانه [] قرار گرفته مشخص شده است و مواردی که سعید نفیسی در تعلیقات خود شرح داده با شماره‌های مسلسل در داخل نشانه () به متن تعلیقات ارجاع داده شده است. افزون بر این، آنچه این چاپ لب‌الب‌الالباب را از چاپهای دیگر ممتاز ساخته کشف‌الایات آن است که خواننده را در یافتن بیت یا ابیاتی

که در پی آنها می‌گردد و در چایهای بیشتر یافتنشان دشوار و با صرف وقت زیاد همراه بوده، یاری می‌کند.

در اینجا از جناب آقای طه حجازی که با دقت و ممارست عالمانه بیرون از توصیفی که ویژه ایشان است متن حاضر را ویراسته‌اند و از خطاها و لغزشها تهی ساخته‌اند و اثر پاکیزه‌ای فراهم آورده‌اند که درخور مقام و اعتبار مؤلف آن باشد، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم. بی‌تردید حاصل کوششهای عالمانه ایشان بهره‌ای است که خوانندگان از این کتاب خواهند بُرد.

پیشگفتار مصحح (۱)

با عرضه این کتاب به پژوهشگران ادب فارسی که دومین مجلد از مجموعه منتهای تاریخی فارسی من است و دو سال پیش با انتشار تذکرة الشعراى دولتشاه سمرقندى آغاز شد، دیگر نیازی نمی بینم آنچه را که در پیشگفتار آن کتاب آورده ام، یعنی بحث درباره طرح کلی مجموعه، ضرورت تصحیح انتقادى مهمترین منتهای تاریخی و تذکرة های فارسی و نیز ملاحظاتى که مرا به انتخاب این شکل و شیوه تصحیح انتقادى سوق داده، در اینجا تکرار کنم. همچنین نیازی نیست که از اهمیت این کتاب هم آن گونه که در مورد تذکرة دولتشاه لازم می دیدم، دفاع کنم. دستنویس های موجود از آن اثر فراوان است و چاپ سنگی آن نیز در دسترس قرار گرفته است. کتابى است شناخته شده و زمان تألیفش هم متأخر، یعنی سده نهم هجرى. اما، لباب الالباب که اکنون بخش دوم آن (به دلایلى که توضیح خواهم داد) پیش از بخش اول انتشار می یابد برخلاف آن اثر هم قدیمی است و هم کمیاب، و به رغم اهمیتش دسترسى غالب شرق شناسان به آن اصلاً مبسر نبوده است. این کتاب در اوایل سده هفتم یعنی ۲۵۰ سال پیشتر از تذکرة دولتشاه و پیش از اشتهار گسترده سعدى شاعر بزرگ تألیف شده است، و اگر هم نخستین تذکرة شعراى ایرانى نباشد (همچنان که مؤلف ادعا می کند) دست کم تا جایی که می دانیم قدیمی ترین اثر فارسی در نوع خود است که به دست ما رسیده^۱. تاکنون تنها دو دستنویس از آن (نسخه خطی الیوت که حال در

۱. در مورد مناقب الشعراى ابوطالب خاتونى (که پیش از پایان سده پنجم تألیف شده) نک.

مالکیت خانم رایبلندز در منچستر قرار دارد و نسخه خطی اشپرنگر در کتابخانه سلطنتی برلین) در دست است. هرچند از آنجایی که رضاقلی‌خان (هدایت) در تألیف کتاب خود مجمع الفصحا (چاپ تهران، ۱۲۹۵ هجری) عمدتاً از آن استفاده کرده است، می‌توان بر این گمان بود که نسخه خطی سومی هم از آن در ایران موجود باشد (یا دست‌کم آن زمان بوده است). اصالت و همچنین کمیاب بودن این اثر بر اعتبار آن افزوده است، و بنابراین به‌رغم انتقادهایی که بر متن آن وارد است، صاحب‌نظران ادب فارسی بی‌شک خواهند پذیرفت که من با در دسترس قرار دادن این کتاب مهم در حق آنان خدمتی شایسته کرده‌ام.

تا جایی که می‌دانم نشانیل بلَند (Nathaniel Bland) نخستین کسی بود که توجه دانشمندان اروپایی را به این کتاب نفیس جلب کرد. در مقاله‌ای که او بیش از نیم قرن پیش در جلد نهم مجله انجمن آسیایی سلطنتی (ص ۱۱۲-۱۲۶) با عنوان «درباره قدیمترین شرح حال شعرای ایرانی اثر محمد عوفی و برخی آثار دیگر در مقوله موسوم به تذکرة الشعرا» چاپ کرد، گزارش تاریخی خود از نسخه خطی الیوت را آورده بود (که اساس کار من در متن حاضر قرار گرفت). در واقع، این گزارش سخنرانی‌ای بود که وی در ۱۷ فوریه ۱۸۴۸ در انجمن آسیایی ایراد کرده بود و مطالعه آن برای همه پژوهشگران ادب فارسی، بویژه محققان این متن، جداً ضروری است.

سرگذشت بعدی نسخه الیوت تا اندازه‌ای عجیب است. ظاهراً این نسخه تا زمان درگذشت ناگهانی بلَند به مالک اصلی آن بازگردانده نشده بود و در نتیجه به همراه کتابهای دیگر در کتابخانه‌اش به فروش رفت و تا سالها ردپایی از آن در دست نبود. در ۱۸۹۸ لرد کرافورد دستور داد یک فهرست دستی از دستویس‌های عربی، فارسی و ترکی در کتابخانه لیسندزیانا فراهم گردد و (در صد نسخه) به طور خصوصی چاپ شود. متأسفانه آن مجموعه بی‌نظیر که زمانی آن همه با علاقه و دقت گردآوری شده بود و در نهایت دست‌ودلبازی مورد استفاده قرار می‌گرفت، اکنون دیگر از دسترس

→ مجله انجمن آسیایی سلطنتی، ژانویه ۱۸۹۹، ص ۴۲-۴۳ و پیشگفتار من بر تذکرة
دوشاه، ص ۷-۸.

خاورشناسان به دور مانده است. در صفحه نهم پیشگفتار لرد کرافورد بر این فهرست دستی (که آقای مایکل کرنی فراهم کرده بود) آمده است که «دستویس‌هایی که آقای ناتانائیل بلند عضو برجسته انجمن آسیایی سلطنتی گردآوری کرده بود و شامل مجموعه‌ای غنی بویژه از کتابهای تذهیب‌شده فارسی و تذکره شعرای ایرانی بود از طریق آقای کواريج به طور یکجا در سال ۱۸۶۶ خریداری شد.» در میان این مجموعه «۲۰۴ اثر عربی، ۲۶۴ اثر فارسی و ۶۳ اثر ترکی بود که در مجموع به ۶۳۱ جلد بالغ می‌شد»؛ و سرانجام این که در ص ۲۲۶ و زیر مدخل «تذکره الشعرا» و شماره ۲۰۸ کتاب عوفی دیده می‌شود.

دستیابی من به این فهرست دستی چاپ‌شده خصوصی در کتابخانه دانشگاه کمبریج در فوریه ۱۸۹۸ کاملاً تصادفی بود و ضمن جستجو در پی دستویس‌هایی از تذکره دولتشاه که در آن مجموعه بود (و من در آن زمان سرگرم آماده‌سازی متن انتقادی آن بودم) به این مدخل بسیار مهم برخوردم. در اقدام به منظور تأیید صحت آن موفق شدم با لرد کرافورد آشنایی حاصل کنم و ایشان مرا به آقای جی. پی. ادموند، شخصیت محترمی که زبانم از بیان حد ادب و همکاری لطف‌آمیزش قاصر است، معرفی کردند. در پی مکاتبه کوتاهی، آقای ادموند در ۴ مارس ۱۸۹۸ نه تنها با کمال گشاده‌رویی آن دستویس نفیس را برای من به کمبریج فرستاد بلکه اجازه داد آن را تا هر زمان که بخواهم شخصاً در اختیار داشته باشم.

به محض اینکه دستویس به دستم رسید، بر من محقق شد که این همان نسخه‌ای بوده که جی. پی. الیوت در اختیار بلند قرار داده بود، چه نام او با تاریخ ۱۸۲۵ بر برگ نخست آن ثبت شده بود. دستویس، کتاب پرحجمی بود با ۶۰۸ صفحه (و نه برگ) شماره‌گذاری‌شده به قطع ۲۵ در ۱۵/۹ سانتیمتر و دارای ۱۹ سطر در هر صفحه. متن کتاب به خط خوب و واضح و خوانای تعلیق هندی قدیم (احتمالاً در سده دهم یا یازدهم هجری) با توضیحات نوشته شده بود اما بخشی از متن، خطی متفاوت و قدیم‌تر داشت. صفحات آن در مواردی کرم‌خوردگی داشت و در مواردی لبه‌ها و داخل آنها مرمت شده بود. برخی سطرها کاملاً یا بخشی سفید مانده بود (مخصوصاً در اواخر کتاب) و نشان می‌داد که در نسخه اصل پیش رو در

کتابت هم افتادگی‌هایی بوده است. شکستگی و ریختگی لبه برگهای کتاب باعث از دست رفتن بسیاری از بدل‌واژه‌ها یا تصحیح‌هایی شده بود که در حاشیه آن نوشته شده بود، گرچه در مواردی هم علامت (۷) بر روی واژه‌ای به منظور جلب توجه خواننده به قرائت غیرقابل قبول دیده می‌شد، اما بدل یا صورت صحیح آن داده نشده بود. با این حال، بر روی هم، دستنویس در وضعیت بسیار خوبی بود و من بلافاصله به رونویسی آن از همان آغاز پرداختم. پس از رونویسی ۱۳۰ صفحه دریافتم که بخش دوم کتاب (فصلهای ۱۲-۸ که متن چاپ حاضر را دربرمی‌گیرد) جالبتر و مهمتر از بخش نخست آن است. بنابراین، بخش نخست را ناتمام گذاشتم و وقت خود را صرف رونویسی بخش دوم کردم که از سطر سوم صفحه ۲۶۵ نسخه‌الیوت آغاز می‌شود.

در این میان، متأسفانه مشغله‌های دیگر مرا از ادامه رونویسی آن گونه که می‌خواستم، یا چنان‌که حوادث بعدی نشان داد آن گونه که باید انجام می‌دادم، بازداشت؛ و در اوایل اوت ۱۹۰۱ که دستنویس کتاب به مدت سه سال و نیم در اختیار من بود، آقای ادموند در نامه‌ای از من خواست که نسخه را بی‌درنگ به کتابخانه بازگردانم، اما دلیل آن را توضیح نداد. در آن زمان من رونویسی بخش دوم (ص ۶۰۸-۲۶۵) را به پایان رسانده بودم و در پاسخ او تقاضا کردم که اجازه دهد کتاب چند روز دیگر در اختیار من باشد. آقای ادموند با ادب معمول خود تا حد امکان کوشید خواسته مرا برآورده سازد، اما در ۱۵ اوت مجبور شدم نسخه را به وی بازگردانم درحالی‌که همه متن بجز نیمه دوم بخش نخست (ص ۲۶۵-۱۲۹) را رونویس کرده بودم. بعدها دریافتم که همه آن مجموعه تفسیر دستنویس‌های شرقی به خانم رایلندز در منچستر فروخته شده بود تا در کتابخانه جان رایلندز در آن شهر جای گیرد، به یاد دارم که روزنامه تایمز با فرض اینکه این دستنویس‌ها در شرایط تازه برای دانشمندان و پژوهندگان دسترس‌پذیرتر خواهد بود، از این نقل و انتقال ابراز خرسندی کرده بود، اما از آنجایی که من به تجربه دریافتم که به‌رغم تلاشهای خودم و میانجی‌گری‌های محبت‌آمیز دوستانم دسترسی به آن دستنویس‌ها بیرون از منچستر تقریباً غیرممکن شده و در آینده قابل پیش‌بینی هم احتمالاً

چنین خواهد بود، قطعاً از اینکه با ابراز خرسندی روزنامه‌تایمز همعقیده نباشم معذور خواهم بود. البته هنوز از اینکه بتوانم باقی‌مانده بخش نخست متن انتقادی خود را به پایان برسانم، یعنی ۱۳۶ صفحه باقی‌مانده نسخه الیوت را مقابل‌ه کنم، کاملاً ناامید نیستم، اما همچنان بیرون رفتن این دست‌نویس‌ها از دست مالک بی‌نهایت سخاوتمند قبلی را یکی از مصیبت‌های عظیمی برمی‌شمارم که در این اواخر دامن‌گیر خاورشناسان شده است. اکنون، با شرح آنچه گذشت، مطمئنم که خوانندگان دریافته‌اند چرا در چاپ این کتاب رویت غیرمعمول تقدّم بخش دوم بر بخش نخست را برگزیده‌ام. حجم کتاب بخش‌بندی آن را ضروری می‌نمود، و در واقع نیز بدیهی است که به‌رغم شماره‌گذاری در ترتیب فصل‌ها بخش‌بندی کتاب به دو مجلد از سوی خود مؤلف انجام گرفته بود، چه، بخش نخست (فصل‌های ۷-۱) (نسخه الیوت، ص ۲۶۵؛ نسخه اشپرنگر، برگ ۷۹ ب) با این عبارت پایان می‌گیرد:

تَمَّ النِّصْفُ الْأَوَّلُ مِنَ الْكِتَابِ بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ
رَبِّ يَسَّرَ وَ تَمَّ بِالْخَيْرِ

و بخش دوم (فصل‌های ۲۲-۸) دوباره با "بسم الله" آغاز می‌شود. این که به خاطر شرایطی که پیشامدش از اختیار من بیرون بود بخش دوم کتاب آماده بود و بخش نخست آن آماده نبود و (دست‌کم در شرایط کنونی) امکان تکمیل آن هم فراهم نیست، خود دلیل کافی بر تقدّم چاپ بخش دوم پیش از بخش نخست است؛ اما گذشته از آن، به نظر من اهمیت فوق‌العاده بخش دوم هم که به جای پرداختن به درباریان متفّن در شاعری (که ضرب‌المثل عربی «كَلَامُ الْمُلُوكِ مَلُوكُ الْكَلَامِ» همیشه درباره‌شان صدق نمی‌کند) به شاعران جدّی و حرفه‌ای می‌پردازد، خود روالی را که برگزیده‌ام توجیه می‌کند.

گام بعدی من در پی از دست دادن نسخه الیوت این بود که در پاییز ۱۹۰۱ از کتابخانه سلطنتی برلین کتباً تقاضا کردم تنها نسخه شناخته‌شده دیگر از باب‌الالباب عوفی، یعنی نسخه اشپرنگر، به طور امانت در دسترس من قرار گیرد. این نسخه را نخستین بار اشپرنگر در فهرست ... دست‌نویس‌های

کتابخانه‌های پادشاه اوده (کلکته، ۱۸۵۴، ص ۶-۱) و سپس پرچ در فهرست دستنویس‌های کتابخانه سلطنتی برلین شماره ۶۳۷ ص ۵۹۷-۵۹۶ معرفی کرده بودند. این دستنویس دارای ۱۶۸ برگ شماره‌گذاری‌شده به قطع ۱۷/۲ در ۲۶/۵ سانتیمتر و ۲۱ سطر در هر صفحه است. هم آغاز و هم پایان کتاب افتاده است و در میانه آن هم افتادگی‌هایی دارد که گاه به چند صفحه بالغ می‌شود. از آنجایی که پایان کتاب ناقص است، بنابراین صفحه آخر یعنی سند مشخصات آن، اگر داشته، از دست رفته است. با این حال، با توجه به شیوه کتابت نسخه که نستعلیق ریز و خوش و واضح است و خواننده می‌تواند خود از نمونه چاپ عکسی از آن که در این مجلد آمده دریابد، می‌توان گفت که دست‌کم یک سده قدیمی‌تر از نسخه الیوت است.

مسئولان کتابخانه سلطنتی برلین این دستنویس را با کمال ادب و احترام و گشاده‌دستی به کتابخانه دانشگاه کمبریج فرستادند تا در اختیار من قرار گیرد. پس از مقابله با آن بخش از نسخه الیوت که رونویسی کرده بودم، به رونویسی آن نیمه از بخش نخست پرداختم که از آن نسخه ناتمام مانده بود. و در ۱۸ فوریه ۱۹۰۲ کارم به پایان رسید. بدین ترتیب نسخه کامل رونویس شده متن کتاب فراهم شده و تنها مقابله نیمه دوم بخش نخست با نسخه الیوت که اینک در مالکیت خانم رایلندز است باقی مانده است.

تنها منبع دیگری که در تصحیح انتقادی متن پیش رو در دست داشتم مجمع الفصحای رضاقلی‌خان [هدایت] بود که در آغاز این پیشگفتار به آن اشاره کرده‌ام. کاش می‌توانستم دریابم که دستنویس لباب‌الالباب عوفی که ظاهراً رضاقلی‌خان در اختیار داشته و از آن استفاده کرده بود و احتمالاً باید هنوز در تهران باشد چه سرنوشتی یافته است. از آنجا که در مجمع الفصحا تنها بخشی از اشعار یادشده در لباب آمده (و حتی همین مقدار هم تا اندازه‌ای آزادانه نقل شده)، استفاده از این منبع صرفاً در مواردی ممکن بوده و بسیاری از مطالب متن تنها متکی به نسخه الیوت است. برخی از این مطالب به‌رغم تلاشهای همه‌جانبه من همچنان مبهم و حل‌نشده باقی مانده و مواردی که مجبور بوده‌ام در آنها عبارتها یا بیتهایی را با همان ظاهر خطا و نادرست به چاپخانه بفرستم کم نیست. در مواردی که ممکن و ضروری بوده، متن اصلی را به تشخیص خود اصلاح کرده‌ام و آنجا که دانش من

نارسا بوده با دانشمندان دیگر در میان گذاشته‌ام، بویژه با پرفسور دوخویه که بسیاری از اصلاحات مهم و ارزشمند در اشعار عربی را که در کتاب نقل شده و به علت بی‌دانشی کاتب عموماً تحریف شده و مغشوش بوده‌اند عمیقاً مدیون ایشانم. در مورد شعرهای فارسی هم از دوستم مولوی محمد برکت‌الله یاری گرفته‌ام و نیز از همکارم آقای آر.ا. نیکلسون که علاوه بر آن زحمت مراقبت‌های چاپخانه‌ای صفحه‌های ۲۴۱ تا ۲۲۰ این مجلد را در سه ماه و نیم اول اسال (۱۹۰۲) که در سفر مصر بسر می‌بردم برعهده گرفت و بر من است که از ایشان سپاسگزاری کنم.

و اما درباره مؤلف، یعنی محمد عوفی (که بنابر گفته وی در مجلد نخست کتاب دیگرش جوامع الحکایات، لقب خود را از عبدالرحمن بن عوف یکی از شش تنی که خلیفه عمر برای انتخاب جانشین خود برگزیده بود برگرفته) آگاهی بیشتری بجز آنچه به طور پراکنده در کتاب حاضر و اثر یادشده می‌توان یافت، در دست نیست، و تقریباً همه این آگاهی‌ها در صفحه‌های ۷۴۹-۷۵۰ فهرست دست‌نویس‌های فارسی در موزه بریتانیا اثر ریو یاد شده است. به طور خلاصه، عوفی اهل ماوراءالنهر بود. در بخارا تحصیل کرد، در اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم مدتی در شهرهای خراسان و ماوراءالنهر به سیاحت پرداخت و سپس مدت زمان درازی را در هند گذراند، نخست در دربار سلطان ناصرالدین قُباچه و پس از او در دربار رقیب جانشین‌اش شمس‌الدین ایلتمش. مؤلف در جای جای نوشته‌های خود هم در این اثر و هم در اثر بسیار جالب دیگرش جوامع الحکایات (کتابی که به‌رغم حجم عظیمش بی‌تردید ارزش چاپ و انتشار دارد) به احوال شخصی خویش اشاره می‌کند. امیدوارم بتوانم این اشاره‌ها را گردآوری و به ترتیب لازم تنظیم کنم و در پیشگفتار مجلد دیگر این کتاب بگنجانم.

درباره کتاب، خوانندگان می‌توانند خود داوری کنند. به هر تقدیر، می‌توان گفت که متن به گونه‌ای ناامیدکننده است، بویژه عمدتاً در مورد کمبود فوق‌العاده جزئیات زندگی شاعرانی که از آنان یاد می‌کند. در واقع، این کتاب بیشتر مجموعه شعر شاعران است تا تذکره الشعراء و اشاره‌های کوتاهی که گردآورنده در آغاز گزینه‌های خود از شاعران آورده به گونه‌ای

نامتعارف از اطلاعات دقیق و روشنگر تهی است و غالباً از عباراتی تشکیل شده که به بازی با کلمات یا جناس‌پردازی‌های دور از ذهن الهام گرفته از نام شاعر مورد نظر می‌پردازد. اما، به عنوان مجموعه شعر شاعران از اعتبار و ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است، چرا که ما را با نمونه‌های فراوان از آثار بسیاری از شاعران قدیم‌تر آشنا می‌سازد که در غیر آن صورت کاملاً یا تقریباً بر ما پوشیده بوده است.

عنوان هفت فصل نخست که مجلد اول کتاب را شامل می‌شود، به قرار زیر است:

باب اول در فضیلت شعر و شاعری،

باب دوم در معنی شعر از طریق لغت،

باب سوم در معنی اول کسی که شعر گفت،

باب چهارم در معنی اول شعر پارسی که گفت،

باب پنجم در لطایف اشعار سلاطین و ملوک و امرا،

باب ششم در لطایف اشعار وزرا و صدور و کفات،

باب هفتم در لطایف اشعار ائمه و علما و صدور علما

چهار فصل نخست بسیار کوتاه است و تنها ۹ صفحه یا به عبارتی ۲۵۰ سطر را شامل می‌شود. در اینجا هم مانند تذکره دولتشاه (ص ۲۰ چاپ من) ابداع شعر به حضرت آدم نسبت داده شده و دو بیت از رثای منتسب به او در مرگ هابیل (که به روایتی به زبان سریانی بوده و بعدها یعرب بن قحطان به عربی برگردانده) یاد شده است. نخستین شعر فارسی هم مطابق معمول به بهرام گور پادشاه ساسانی (پادشاهی، ۴۲۸-۴۲۰ میلادی) نسبت داده شده است. گفته شده است که بهرام گور به عربی هم شعر می‌گفته و عوفی حتی مدعی است که نسخه‌ای از دیوان او را در کتابخانه سر پل بخارا دیده است و برای نمونه چهار بیت از دو قطعه از آن را نقل می‌کند. سپس، عوفی به سرودهای باربد یا بلهبد خنیاگر دربار خسرو پرویز (پادشاهی ۶۲۷-۵۹۰ میلادی) اشاره می‌کند اما به علت نداشتن وزن، قافیه و دیگر ویژگیهای شعر دوره اسلامی نمونه‌ای از آنها به دست نمی‌دهد. همچنان که در جای دیگری هم اظهار کرده‌ام (مجله انجمن آسیایی سلطنتی، شماره زانویه ۱۸۹۹، ص ۵۴ به بعد)، این خنیاگر نیمه افسانه‌ای در خور توجه و

پژوهش جدی از جانب پژوهشگرانی است که به خاستگاه شعر فارسی می‌پردازند. همچنین آگاهی بر اینکه آیا عوفی واقعاً از جوهره و کیفیت اشعاری که به روایت گذشتگان آن همه خسروپرویز را تحت تأثیر قرار می‌داده مطلع بوده است یا نه، جالب توجه خواهد بود. نکته دیگری که مؤلف در این فصل از کتاب خود بدان پرداخته "قصیده" است که ظاهراً به عباس مروزی نسبت داده شده که در ستایش مأمون هنگام ورود به آن شهر در ۱۹۳ هجری (۸۰۸-۸۰۹ میلادی) سروده بوده و من به دلایلی که در تاریخ ادبی ایران از آغاز تا عهد فردوسی (ص ۱۲ و پانوش ۴، ص ۲۴۰ و ص ۲۵۲، پانوش ۲) آورده‌ام، با کازیمیرسکی هم‌عقیده‌ام که باید در صحت آن تردید داشت. پس از آن مؤلف بلافاصله به عصر صفاریان و سامانیان می‌پردازد که این مجلد با آنان آغاز می‌شود.

بیشتر مراتب سیاسگزاری خود را از دوستانم پرفسور ام. جی دوخویه، آقای آر. ا. نیکلسون و مولوی محمد برکت‌الله به خاطر کمکهای ارزشمندشان در حل مشکلات متن ابراز داشته‌ام و در اینجا لازم می‌دانم نام همکاران دانشمندم پرفسور ا. ا. بوان و سیدعلی بلگرامی را نیز به ایشان بیفزایم. همچنین واقعاً نمی‌توانم بی آنکه یک بار دیگر بر کاردانی و مهارت و کیفیت کار فوق‌العاده آقایان بریل در لیدن که ناشر این سلسله آثار در اروپا هستند، و بویژه بر الطاف دوست خود آقای اف. دو استویلار مدیر آن مؤسسه سزاوار اشتهار تأکید ورزم. این پیشگفتار را به پایان برم.

ادوارد. جی. براون

کمبریج، ۱۱ ژوئن ۱۹۰۲

پیشگفتار مصحح (۲)

با کتاب حاضر که چهارمین مجلد از مجموعهٔ متنهای تاریخی فارسی است، انتشار قدیم‌ترین اثر مدّون در باب شاعران ایرانی یعنی لباب‌الالباب عوفی تکمیل می‌شود. بخش دوم این کتاب که در ربیع نخست سدهٔ هفتم هجری (سدهٔ سیزدهم میلادی) تألیف شده، سه سال پیش با تصحیح انتقادی من منتشر شده بود. به این که چرا بخش دوم آن پیش از بخش نخست چاپ شد، در پیشگفتار آن مجلد پرداخته‌ام و با فرض اینکه خوانندگان این مجلد به آن مجلد نیز دسترسی دارند در اینجا دیگر دوباره به آن نمی‌پردازم.

هرچند تلاشهای من و دوست و همکارم میرزا محمد قزوینی در یافتن ردّپایی از دستنویسی که احتمالاً مورد استفادهٔ رضاقلی‌خان در تألیف مجمع‌الفصحای بوده بی‌نتیجه مانده است،^۱ آقاسای قزوینی در خلال جستجوهای خود در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به نسخه‌ای دست یافته که در واقع می‌توان سومین دستنویس لباب‌الالباب قلمداد کرد و آن کتابی است با عنوان بزم‌آرا (کتابهای شرقی، شمارهٔ ۳۳۸۹). این کتاب ظاهراً در دورهٔ جلال‌الدین اکبرشاه امپراطور معروف هند، در سال ۱۰۰۰ هجری (۹۲-۱۵۹۱ میلادی) تألیف شده و مؤلف آن سیدعلی بن محمود الحسینی بوده است. واقع این است که متن بزم‌آرا عمدتاً از کتاب عوفی رونویسی شده بی‌آنکه سید بی‌وجدان بدان اشاره‌ای کرده باشد. حسینی در رونویسی خود برخی از بخشها را خلاصه کرده و مواردی را که فهم‌شان دشوار بوده از قلم انداخته است. همچنین نه نامی از عوفی برده و نه زمانها،

مکانها، اشخاص و رویدادهایی را آورده که ممکن بوده مؤلف واقعی کتاب را به نحوی افشا کند. او نه تنها در برشماری پیشینیان خود در تذکره‌نویسی بسمه دولتشاه، سام میرزا و تذکره‌نویسان جدیدتر بسنده کرده، بلکه در مواردی هم که عوفی از عبارتهایی مانند «از فلان شخص شنیدم»، «فلان شخص در نیشابور مرا گفت» و نظایر آن استفاده کرده، آن عبارتها را با عبارتهایی مانند «مورّخی روایت می‌کند که» یا نظایر آن جایگزین ساخته است. تقریباً بندرت بر آنچه در متن عوفی بوده افزوده است و در واقع رونویسی‌اش تا به اندازه‌ای به اصل نزدیک است که حتی خطاهایی را که در دو نسخه دیگر لباب هم وارد شده و آقای قزوینی حدس می‌زند که به احتمال زیاد یکی از آن دو متن مورد استفاده او بوده، تکرار کرده است. این کتاب نمونه نادری از شرم‌آورترین سرقت‌های ادبی ممکن است، اما در عین حال خواسته ما را در داشتن نسخه دیگری از اثر عوفی هم عملاً برآورده کرده، و آقای قزوینی از هنگامی که آن را در ژانویه ۱۹۰۵ یافته به مقابله آن با همه بخشهای مشکوک در دو دستنویس دیگر پرداخته، همچنان که از ارجاعهای مکررش در یادداشتها کاملاً مشهود است.^۱

امتیاز متن این مجلد از کتاب نه تنها در این است که آقای قزوینی سراسر آن را بدقت بازبینی کرده، بلکه گذشته از یادداشت‌های انتقادی و تاریخی که در پیش یاد شد و در پیشگفتار او نیز آمده، شرح حال روشنی‌بخشی از مؤلف هم بر آن افزوده است که مطالب آن را عمدتاً از این کتاب و کتاب بسیار مفصل دیگر مؤلف یعنی جوامع الحکایات و لوامع الروایات گردآوری کرده است.

آقای قزوینی در پیشگفتارش پس از شرح و توصیف سهم خود در آماده‌سازی این مجلد برای چاپ و چگونگی کشف کتاب بزم‌آرا، ابراز تردید می‌کند که تذکره‌ای در شرح احوال شاعران پیش از این کتاب عوفی در جایی باشد یا اصلاً به فارسی نوشته شده باشد. من در مقاله دیگری این ویژگی را به دو اثر پیش از آن، یعنی چهارمقاله که در دست است و

۱. نک. ص ۲۷، مقدمه خود وی. زمانی که آقای قزوینی این نسخه را کشف کرد، حدود ۵ فرم (۸۰ صفحه) از متن کتاب پیشتر به چاپخانه فرستاده شده بود.

مناقب الشعرا که تنها نامی از آن برجا مانده، نسبت داده بودم. اما آقای قزوینی بر آن است که اثر نخست در واقع بیشتر مجموعه‌ای از حکایاتی است که بخشی از آنها به شاعران اشاره می‌کند و نه یک تذکره سامانمند، گرچه ما را با برخی از معتبرترین و ارزشمندترین اطلاعات مرتبط با چند تن از شاعران قدیم‌تر آشنا می‌سازد. اثر دوم هم به دلایلی که آقای قزوینی پیش کشیده احتمالاً از همان ویژگی برخوردار بوده است.

در مورد خود کتاب لباب‌الالباب، آقای قزوینی به انتقاد شدید از مؤلف سهل‌انگار پرداخته که در ذکر تقریباً همه تاریخها و جزئیات زندگی شاعران کوتاهی کرده است؛ اطلاعاتی که در بسیاری موارد قطعاً از آنها آگاهی داشته و در اغلب موارد در زمان نگارش کتاب در دسترس بوده و بازبهای کلامی مفصل و پیچیده اما مبتذل دلبخواهی‌اش به هیچ وجه کفاره حذف آنها را نمی‌پردازد. همچنین در انتخاب شعرها نیز کمال بی‌ذوقی خود را نشان داده است، تا جایی که حتی در مورد بهترین شاعران هم از میان‌مایه‌ترین شعرهایشان یاد کرده است. از سوی دیگر، از دیدگاه تاریخی، آقای قزوینی در مورد ارزش بی‌مانند و اهمیت اثر عوفی انصافاً حق مطلب را ادا کرده است؛ اثری که به گفته وی بدون آن نمی‌توانستیم حتی از نام بسیاری از قدیم‌ترین شاعران ایرانی، بلکه بیشتر آنان، آگاه گردیم.

نکته بعدی تاریخ تألیف لباب‌الالباب است که آقای قزوینی احتمال می‌دهد ۶۱۸ هجری (۲۲-۱۲۲۱ میلادی) باشد، به اعتبار اینکه به سال پیش از آن (۶۱۷ هجری) دو بار در ص ۱۵۶-۱۵۵ به گونه‌ای اشاره شده که گویی در زمان نگارش کتاب یک سال از آن گذشته بوده، و نیز از یمن‌الدوله بهرامشاه بن تاج‌الدین هرب که از ۶۱۶ تا ۶۱۸ هجری (۱۲۱۹ تا ۱۲۲۲ میلادی) بر سیستان حکومت می‌کرد به گونه‌ای یاد شده که گویی در آن سال هنوز فرمانروای آن سرزمین بوده است. و سرانجام، برخی ویژگیهای دستوری که در غالب موارد در آثار فارسی آن دوره عمومیت داشته به طور خلاصه برشمرده شده است.

سپس آقای قزوینی به شرح احوال مؤلف می‌پردازد که ظاهراً نام کاملش نورالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی بخاری حنفی

بوده است. در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، حبیب السیر خواندمیر، تاریخ فرشته و مجمع الفصاحی رضاقلی‌خان اشاره‌های کوتاهی به وی دیده می‌شود. اما آگاهی‌های ما عمدتاً مبتنی بر اطلاعاتی است که خود مؤلف به منابعی در دو اثر خود آورده و خلاصه‌ای از آن به قرار زیر است:

مؤلف ادعا می‌کند که از بازماندگان یکی از مشهورترین صحابه پیامبر یعنی عبدالرحمن بن عوف است و نسبت خود «عوفی» را از او برگرفته است. پدر بزرگش ابوطاهر یحیی بن طاهر از علما و محدثین برجسته ماوراءالنهر بود. دایی‌اش مجدالدین محمد بن ضیاءالدین عدنان سرخکشی (که شرح حالش در ص ۲۱۱ این مجلد آمده) در خدمت قلیچ تمغاج‌خان ابراهیم بن حسین آخرین امیر سلسله خانیه ماوراءالنهر بوده است. مؤلف خود در بخارا به دنیا آمده بود و دوران جوانی‌اش را در آن شهر گذرانده بود. اما بعدها در پی تحصیل علم به سیاحت در سرتاسر خراسان، ماوراءالنهر و هند پرداخته بود. در شهرهای سمرقند، خوارزم (خیوه)، مرو، هرات، نیشابور، اسفزار، اسفراین، شهرنو، سیستان، فرج، غزنه، لاهور، دهلی و جز آن رحل اقامت افکنده بود و با بسیاری از شاهزادگان، امیران و عارفان و عالمان — که یکی از آنان صوفی معروف شیخ مجدالدین بغدادی مرید شیخ شهید نجم‌الدین کبری بوده — آشنایی یافته بود.

آقای قزوینی مسیر سفرهای عوفی را با جزئیات آن پی می‌گیرد: او در ۵۹۷ هجری (۱۲۰۱-۱۲۰۰ میلادی) در سمرقند بوده و از حمایت ولیعهد قلیچ ارسلان خاقان نصره‌الدین عثمان بن ابراهیم برخوردار بوده است؛ در سال ۶۰۰ هجری در خراسان بوده، نخست در نسا و سپس (در ۶۰۳ هجری) در نیشابور و پس از آن (در ۶۰۷ هجری) در اسفزار. در سال ۶۰۷ هجری احتمالاً با احساس خطر حمله قریب‌الوقوع مغولان روانه هند شده و چندی بعد خود را به دربار ناصرالدین قباچه افکنده بود که اصلاً از غلامان شهاب‌الدین (یا معزالدین) غوری بود و از ۶۰۲ تا ۶۲۵ هجری (۱۲۲۸-۱۲۰۵ میلادی) بر سغد و ملتان فرمانروایی داشت، و در هر صورت عوفی از ۶۱۷ هجری تا هنگام شکست او به دست سلطان شمس‌الدین ایلتیش و نابودی خود در شب شنبه نوزدهم جمادی‌الثانی سال ۶۲۵ (۲۶ مه ۱۲۲۸ میلادی) در خدمت وی باقی ماند و در این زمان که

نگارش لباب‌الالباب را به پایان رسانده بود و جوامع الحکایات را آغاز کرده بود با دیگر دانشمندان به خدمت قانع درآمد و اثر اخیر خود را که ظاهراً در حدود سال ۶۳۰ هجری (۳۳-۱۲۳۲ میلادی) به پایان رسانده بود به وزیر او نظام‌الملک محمد بن ابی‌سعد جنیدی پیشکش کرد. این کتاب که دستنویس‌های آن نسبتاً فراوان یافت می‌شود بسیار معروفتر از لباب‌الالباب اوست و در ارتباط با همین کتاب است که نام عوفی در همه تذکره‌های قدیم‌تر ذکر شده است. بجز این دو اثر، عوفی تألیفی به فارسی از متن عربی الفرج بعد الشدّت نگارش توخی نیز فراهم ساخته بود که مجموعه معروفی از حکایات است و در تألیف جوامع الحکایات خود از آن بهره فراوان برده است.

آنچه گذشت شمه‌ای از پیشگفتار آقای قزوینی بود. درباره یادداشتهای وی سخن چندانسی ندارم، چه، از تعریف بی‌نیاز است و هر پژوهنده صاحب‌فطلی قدر گنجینه عظیم اطلاعات نهفته در آنها را که حاصل مطالعه گسترده دستنویس‌های کمیاب و کتابهای بی‌شمار است و نیز هوش و ذکاوت انتقادی آشکار او در سرتاسر آنها را بخوبی می‌داند. بنابراین، تردید ندارم که از همه این جنبه‌ها، یعنی درستی و صحت متن، غنای پیشگفتار و یادداشتهای انتقادی، مجلد حاضر که محصول دانش عمیق و کوشش خستگی‌ناپذیر آقای قزوینی است از ارزش و اعتباری بسیار بیشتر از مجلد پیشین این کتاب برخوردار است.

البته از یک جهت، مجلد حاضر، نمی‌خواهم بگویم فروتر، بلکه از نظر سامانمندی ناقص است، چرا که پس از بررسیهای بایسته به این نتیجه رسیدم که باید نسخه‌بدلها حذف شود. دلایل عمده من، که می‌دانم احتمالاً از سوی بسیاری — که نظرشان را محترم می‌شمارم — با مخالفت روبه‌رو خواهد شد، از این قرار است:

(۱) این که آماده‌سازی نسخه‌بدلها، چه به طور کامل و چه به طور گزیده به زمان و نیروی کار (کاری که هم لذت‌بخش است و هم آزارنده) بسیار زیادی نیاز داشت؛ (۲) این که دستنویس‌ها نه آن چنان قدمتی دارند و نه از ویژگیهای چندان عالمانه و دقیقی برخوردارند که ارزش آن‌ها صرف وقت و توجه را داشته باشند؛ (۳) این که بسیاری از نسخه‌بدلهای مهم در

یادداشت‌های آقای قزوینی آمده است؛ ۴) این که در بسیاری موارد دشواری نه در انتخاب بهترین خوانش یک واژه یا یک جمله بلکه در خواندن واژه‌ها و جمله‌هایی بود که یا کرم‌خوردگی داشتند یا لکه‌های آب محوشان کرده بود. البته به‌رغم همه این دلایل اعتراف می‌کنم که به هیچ وجه مطمئن نیستم حذف نسخه‌بدلها اقدام درستی بوده است، چرا که بی‌تردید متن همراه با نسخه‌بدلها بهتر از متن بدون آنهاست. اما در عین حال هم باید به خاطر داشت که حجم کارهایی که انسان می‌تواند در طول زندگی خود انجام دهد محدود است، و این واقعیت هرچه سالها پیشتر می‌روند ملموس‌تر می‌شود. از این رو، به نظر من اگر بتوان زمان لازم برای تنظیم فهرست نسخه‌بدلها را در مورد کتاب مفیدتری به کار گرفت که مدتها به تعویق افتاده است، و من در چنین وضعیتی قرار دارم، بسیار سودمندتر خواهد بود.

و سرانجام این که، به برکت وجود مؤسسه اوقاف گیب، به نظر نمی‌رسد که در سالهای آینده چاپ و انتشار متنهای باارزش عربی، فارسی یا ترکی، در صورت یافت شدن ویراستاران ماهر و کاردان، به علت نبود سرمایه به تعویق افتد. بنابراین دلیلی نمی‌بینم که این سلسله آثار را که آغاز کرده‌ام خود ادامه دهم و قصد دارم با مجلد بعدی، یعنی مجلد پنجم این سلسله که شامل نیمه دوم تذکرةالاولیای شیخ فریدالدین عطار با تصحیح انتقادی آقای آر. ا. نیکلسون خواهد بود، آن را به پایان رسانم.

ادوارد. براون

کبریج، ۱۹ اکتبر ۱۹۰۶